

رفتار<sup>۱</sup> می‌شده است و مقامها و نقشهائی را در رابطه با خانواده، جمعیت‌ها و حکومت به عهده می‌گرفته است. آیا کیفیت و کمیت این فرآیندهای رفتاری اجتماعی می‌توانسته از حد و مرزی بگذرد که در نگرشهای امروز، سالم و یا بیمارگونه بشمار می‌آیند، برخورد آدمی با آنها چگونه بوده است؟

۳- **ناراحتی‌های روانی و درمانها:** انسان هر تمدن در تضادهای درونی و بیرونی بحرانها و ناراحتی‌هایی داشته است که در نفرینها، دعاها، شکوه و زاریهای خود از آنها یاد، و بنحوی در جستجوی درمان و بازیافتن آرامش و سلامت خویش است. برای رهایی از رنجها تهدیدها و تعارضهای درونی - بیرونی چه می‌کرد و به چه پناه می‌برده است؟ آیا شیوه‌های درمانی او آگاهانه و متکی به تجربه بوده است؟ یا آنکه به باورهای و توهمهای جادوگرانه و عجیب و غریب توسل می‌جسته است؟ آیا می‌توان دست آویزهای آگاهانه و ناآگاهانه او را با مفاهیم علمی و تجربی که امروز در روان‌درمانیها بکار می‌گیریم بسنجیم و در ارتباط قرار دهیم؟ کیفیت این ارتباطهای احتمالی چگونه می‌تواند باشد؟

### ۱- تمدنهای بین‌النهرین:

دو رودخانه دجله و فرات در بخشهای غربی ایران و جنوب ترکیه و سوریه کنونی هزاران کیلومتر طی می‌کنند تا در ارون رود به خلیج فارس می‌ریزند. سرزمینی که میان این دو رودخانه قرار داشته بین‌النهرین است. بخش میانی و جنوبی این سرزمین محل پیدایش و زوال تمدنهای بزرگی مانند بابل، سومر، آکد ... بوده است این تمدنها آثاری از خود بجای گذاشته‌اند که به مقدار زیادی رهگشای پژوهشهای ما است.<sup>۲</sup>

با اینکه سومریان تمدنی کهن‌تر از بابلیان داشتند و بسیاری از علوم و بالاتر از همه اختراع خط را برای آنها به ارث گذاشته اما آثار باقی مانده بیشتر مربوط به بابل است و از طریق لوحها و کتیبه‌های آنهاست که میتوان از دنیای درون و برون انسان بین‌النهرینی روزگار کهن تصویری پیدا کرد. انسان بابلی در فضائی نیمه تاریک لبریز از توهمات و سمبلها بسر می‌برده

<sup>۱</sup> Attitudes

<sup>۲</sup> در برداشت‌های خود از دو منبع بیش از همه استفاده می‌کنیم که در زبان فارسی موجود است:

الف- تاریخ تمدن، اثر ویل دورانت، ترجمه احمد آرام - چاپ اقبال ۱۳۳۷

ب - تاریخ علم، اثر جرج سارتن، ترجمه احمد آرام - چاپ امیرکبیر ۱۳۳۶

است. برای او میان آنچه که در درونش می‌گذشته و آنچه در بیرون و زندگی جمعی و بالاخره دنیای پس از مرگ داشته تفاوتی نبوده است. در دنیای روایی مردم بابل مرگ و زندگی مرز مشخصی نداشتند و هر دو می‌توانستند در تخیلات و احساسات بی‌بند و بار و آزاد کابوسها، هیجانها، لذتها، اضطرابها، گناهان و... تجلی کنند. آدمی بخش جدائی ناپذیر از زمین، آسمان و خدایان بوده است.

نمونه خدائیکه زن و مرد بابلی می‌کوشیده‌اند تا خود و زندگی خویش را با او همانند سازند "عشتار" است. او علاوه بر آنکه الهه زیبایی اندام و عشق بود، الهه مهربان مادری و الهه دهنده نهائی حاصلخیزی خاک و عنصر آفریننده جهان بشمار می‌رفته است.

صفتی که مردم بابل به این خدا نسبت می‌دهند نقشها، مقامها و وظایفی را که برایش قائلند به ژرفترین زوایای درون آدمی مربوط بوده است برای تبیین محتوی روانی این مردم که در قالب نمادین عشتار واقعیت می‌یابد به ناچار باید از ریشه‌دارترین تعبیر روانکاوان استفاده کرد:

وهمهای بنیادی<sup>۱</sup> بصورت مخلوطی درهم و شگفت انگیز از جذابیت<sup>۲</sup>، اختگی<sup>۳</sup> و وهمهای صحنه نخستین (آمیزش مرد و زن) در عشتار واقعیت می‌یابد و او را مجتمعی از وهمهای ناآگاهانه می‌سازد. شخصیت وهمی او از یک سو ساخته امیال و هوسهای ناآگاهانه است و از سوی دیگر واجد مکانیسمهای دفاعی، بازداشتن، واپس‌گرائی، دگرگون کردن<sup>۴</sup>، جابجایی<sup>۵</sup>، انکار<sup>۶</sup> و شکوهمند سازی<sup>۷</sup> است. اینها می‌کوشند تا امیال سرکش ناآگاهانه را تغییر دهد و برای واقعیت یافتن مساعد سازد.

<sup>۱</sup> Fantasmes اصطلاحات و تعبیری که در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم در کتاب دوم ضمن بررسی نظریه‌ها و شیوه‌های روانکاوی به تفصیل شناسایی می‌شود.

<sup>۲</sup> Seduction

<sup>۳</sup> Castration

<sup>۴</sup> Renversement

<sup>۵</sup> Displacement

<sup>۶</sup> Deni

<sup>۷</sup> Sublimation

عشتار معرف واقعی زندگی درونی و شخصیت مردم این عصر بوده است: از یک سو الهه جنگ و عشق و از طرف دیگر الهه زنان بدکاره و مادران خانواده هر دو بشمار می‌رفته است و خود را به عنوان معشوقه مهربان ملقب می‌ساخته است.<sup>۱</sup>

بخش نخست این صفات همانست که مردان بابلی می‌کوشند چنان باشند (مظهر الهه جنگ و عشق جلوه کنند) و در بخش دوم زنان بابلی مجسم می‌شوند که در عین توجه به زندگی و خانواده، خودفروشی برای خدایان را وظیفه می‌دانستند. عشتار هر دو جنبه زن بودن و مرد بودن را یکجا دارد. بابلی‌ها گاهی او را به صورت الهه ریشداری نمایش می‌دادند که صفات نری و مادگی هر دو در آن دیده می‌شود و گاهی پیکری را به شکل زن برهنه می‌ساختند که پستانهایش آماده برای شیر دادن است.

واقعیت این موجود وهمی و شگفت‌انگیز با تعابیر یونگ در دو جنسی بودن Bisexualites انسان و خصیصه‌های Anima (زینت در مرد) و Animus (مردیت در زن) مردوش منطبق است. عشتار مظهر زیبایی اندام است و واقعیت نمادین آن است، به تعبیر روانکاوان در روابط فرد با اشیاء، جسم خود و در بر خورد با جنس دیگر، مبتنی بر تصوراتی است که از جسم خویش دارد. در تخیلات مردم بابل عشتار یا برهنه است و یا با ظرافت هوس‌انگیزی برهنه می‌شود. آخرین صحنه زندگی یعنی مهاجرت از این جهان برای عشتار و همه مردم چنین است که از مقابل درهای متعددی می‌گذرند و در هر دری مقداری از لباس و زیورآلات خود را به دربان می‌دهند تا کاملاً برهنه و در ظلمت زمین فرو شوند که دیگر بازگشتی در آن نیست.

اوهام ناآگاهانه و هوسهای سرکش در برخی موارد تلاشهای دفاعی را تضعیف کرده و به میل خود به زنجیر کشیده است و واقعیت عملی یافته است: بی‌تابی می‌کند و به صورت فعالیت بیمارگونه زنا در معابد و یا خودفروشی بعنوان وظیفه برای رضایت خدایان در آمده است. برای مهارکردن دنیای سرکش و پر التهاب توهمهای جنسی قوانین و عوامل بیرونی سخت و بی‌رحمانه بود. قوانین حمورابی با مجازاتها و نفرینهای فراوانی همراه است. حکومت و دولت بر مال و جان مردم تسلط کامل داشتند. در هر خانه و هر کوی و برزن و بلکه برای هر فرد خدائی بود تا او را کنترل کند و از خطا باز دارد: قصاص‌ها و مجازاتهای سنگین نقطه

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن ویل دورانت - چاپ اول - صفحه ۲۵۴

اتکا بود تا رفتار فرد را از بی‌بند و باری بی‌حد و پیروی از امیال سرکش در امان دارد. دنیای درون با اوهام آن و دنیای برون با قوانین و سنت‌هایش در جدال و نبرد سخت بود. بیماریها و رنجهای انسان بین النهرینی از این تضادها و کشمکشهای پایان‌ناپذیر ریشه می‌گرفت.<sup>۱</sup>

### درمانگری:

بابلی‌ها به تبعیت از سومریها کارهای درمانی را به دو گروه تقسیم کرده بودند که مدتها ملاک عمل سایر تمدنها بود. گروه اول "درمانگری درونی" که به عهده کاهنان گذاشته شده بود و آنها ناراحتیها و رنجهای روحی را شفا می‌بخشیدند. گروه دوم (درمانگری بیرونی یا جراحان) که غیر مذهبی بودند و به کارهای درمان شکسته بندی، سوختگی، درد چشم و ... می پرداختند. کاهنان درمانگر از ارکان حکومت بشمار می‌رفتند و مستقیماً "دستمزد دریافت نمی‌داشتند مگر آنکه از طرف مراجعه کننده هدیه‌ای به پرستشگاه داده می‌شد. جراحان مزد می‌گرفتند و قوانین حمورابی تقریباً در قرن هشتم قبل از میلاد با دقت زیاد، اندازه پاداش و یا کیفر جراحان را تعیین می‌کند مثلاً" برای عمل جراحی چشم، قوانین چنین بوده است:

اگر طبیبی نشتر مفرغی عمل بزرگی را درباره خواجه‌ای انجام دهد و او را از مرگ برهاند یا با نشتر مفرغی کاسه چشم او را عمل کند و چشم او را از کوری نجات بخشد ده شکل نقره به وی باید داده شود.

بیماریهای درونی و روحی را کاهنان با واسطه و در رابطه با فرشتگان و عفریتها معالجه می‌کردند. علل امراض ناشناخته بوده است و هر کاهن به قیاس با خود و بر اساس تجربه‌ها و باورهای شخصی عمل می‌کرده است.

جرج سارتن درمانگری کاهنان و جراحان را مکمل می‌داند و آن دو را بصورت کمک یار و همکار معرفی می‌کند:

"درمانگری بابلی" بیشتر رنگ توکل به قدرت خدا را دارد خدایان خالق همه چیز خوب و همه چیز بد هستند و دردها و بیماریها علامت عدم رضایت خدایان است. ممکن است دارویی سبب تسکین درد شود ولی راه قطعی علاج در آنست که خدایی را که سبب پیدایش آن درد شده از خشم فروزنشانند. به این ترتیب پزشکان مانند کاهنها جنبه روحانی داشته‌اند هر دو با هم کار می‌کرده‌اند تا بیمار بتواند سلامتی از دست رفته خود را باز یابد پاره‌ای از خدایان

<sup>۱</sup> تعداد خدایان بابلی بی‌شمار بودند. آنها برای هر یک از مظاهر طبیعت و زندگی خدایی داشتند.

بیشتر با سلامتی ارتباط داشته‌اند و بیماران بیش از سایر خدایان به آنها متوسل می‌شده‌اند. مرض، ناپاکی و گناه در نظر بیمار و پزشک با یکدیگر آمیخته بوده است. خدایان سبب بیماری می‌شوند، ولی ممکن است شیاطین یا چشمهای بد و یا مغناطیس حیوانی اشخاص دیگر نیز بیماری را سبب شود.<sup>۱</sup> قدرتی که به شیاطین و جادوگران نسبت می‌داده‌اند ظاهراً با قدرت خدایان تناقض پیدا می‌کرده است اما شیوه‌های مختلف درمانگری که از تلفیق کار پزشکان و کاهنان بوجود می‌آمد و با هماهنگی قدرتهای شیاطین و خدایان تقویت می‌شد موجب رفع هر نوع تناقض می‌گشت. از شیوه‌های عمل رایج غیبگویی (فال بینی) تعبیر خواب و جگربینی، دعا و نفرین بوده است که به آنها اشاره می‌کنیم.

### غیب‌گویی:

حرفه‌ای مشخص و دارای اصول و شیوه‌های معین بوده است. برخی از غیبگویان مقداری روغن روی آب می‌ریختند و از روی اشکال مختلفی که این روغن به خود می‌گرفت حوادثی را پیشگویی می‌کردند. برخی دیگر از روی حرکت پرندگان به تفاعل و پیش بینی سلامت و یا بیماری و مرگ و یا نجات بیمار از مصیبت و خطر می‌پرداختند.

مردم بابل اوضاع و احوال زمان ولادت را درست یاد داشت می‌کردند و مخصوصاً به ولادتهائی که حالت استثنائی و عجیب داشت (موجودات شش انگشتی دو سر و نظایر آنها) توجه خاص مبذول می‌داشتند. کتابهای تعبیر خواب که هم اکنون دوره گردان می‌فروشند دنباله همان روشهای کهنه باستانی به شمار می‌رود. فالگیران بابلی ستارگان را نیز در کار خود دخالت می‌دادند. آنها ستارگان را به منزله ایزدان می‌پنداشتند که بر سرنوشت بشر اثر می‌گذارند. در بابل مانند اکثر تمدنهای کهن شخصیت و سرنوشت فرد را به صورت یک کل می‌نگریستند که ارواح مقدس و یا ستارگان در آنها موثراند. تاریخ ولادت و مقارنه آن با اشکال خاصی از ستارگان آسمان می‌توانست موجب خوشبختی و سلامتی و یا بدبختی و بیماری فرد شود. با این فرضیات بود که به پیشگویی آینده و یا حالات روحی افراد می‌پرداختند و آنها را به طبقات روانی افسردگان، مالخولیا، غمگین، خودپسند و پرچسب و

<sup>۱</sup> باوری به اثر چشم کردن از زمانهای بسیار دور وجود داشته است کلمه یونانی Bas cania کلمه لاتین Fas Cinum معادل Facination انگلیسی = دلربایی و سحر کردن با چشم است.

<sup>۲</sup> Depressifs

<sup>۳</sup> Melancolin

جوش و افراطی<sup>۱</sup> و خودشیفتگی<sup>۲</sup> تقسیم می‌کردند. شیوه‌های غیبگونی و فالگیری بابلیان امروز نیز در میان مردم وطن ما مانند مردم سایر ملل رایج است. هنوز فالگیران با توجه به ارقام نام و یا تاریخ تولد در جداول اعداد شماره‌ای جستجو می‌کنند و با توجه به آن متنی را که گویای سرنوشت تقاضا کننده است می‌خوانند.

### جگر بینی:

نوع مشخص و اصیل غیبگونی و فالگیری در بابل بوده است. آنها قلب را مرکز روح و جگر را مرکز احساسات و زندگی می‌دانستند. شکل ظاهری جگر را به پنج قسمت تقسیم می‌کردند و با توجه به شیارها و پست و بلندیه‌های آن به پیشگونی می‌پرداختند. آنها نمونه‌هایی از جگر را از گل رس می‌ساختند و بر روی قسمت‌های مختلف آن نقوش و نوشته‌هایی حک می‌کردند. در اکثر کتب تاریخ علم و یا تاریخ تمدن با نمونه‌ای از آنها آشنا می‌شویم<sup>۳</sup> و حتی در حفاریهائی که در ایتالیا شده نمونه‌ای از این جگرها را که نمایانگر انتقال تمدن کهن بابلی به سرزمینهای دیگر است یافته‌اند.

### دعا و نفرین:

مرحله نهائی مداوا را تشکیل می‌داد. درمانگران بابلی می‌کوشیدند تا برخدایان پیشدستی کنند و خشم آنان را فرونشاندند و شیاطین را از اشخاص بیمار و رنجور بیرون رانند این کار با دعا، نماز، تضرع، توسل، نفرین و قربانی کردن و اعمال جادویی و نظائر آنها صورت می‌گرفته است. وقتی که از روی فالگیری و غیبگونی به حقیقت و نوع بیماری پی می‌بردند یا داروهای جادوگرانه و ضد شیطانی به بیمار می‌دادند و یا با همراه کردن طلسم آزار را از او می‌رانند. نمونه لعن و نفرینها را میتوان در پایان قانون حمورابی جستجو کرد و یا در ستایشها و دعاهائی دید که مردم بابل برای الهه عشق عشتار<sup>۴</sup> می‌کردند:

((ای بانوی بانوان و ای الهه الهگان ای عشتار ای ملکه همه شهرها و راهنمای همه مردان،

تو نور جهانی، تو نور آسمانهائی، ای دختر سین بزرگ (خدای ماه))

تو الهه مردان، ای پروردگار زنان، حکمت تو برتر از دریافت عقل است))

<sup>1</sup> Mania

<sup>2</sup> Narcissites

<sup>۳</sup> تاریخ علم - پل سارتن - صفحه ۹۶، ۹۷، ۹۸

<sup>۴</sup> همان استارته Astarte یونانیان و عستو Ashtoreth یهودیان است

به هر جا جلوه‌ای کنی، مردگان به زندگی باز می‌گردند، بیمار برمی‌خیزد و به راه می‌افتد و چون بیمار به روی تو نظر کند روح وی شفا می‌پذیرد.))

تا کی ای بانوی من باید دشمنانی بر من پیروز بمانند؟))

"فرمان ده، که چون فرمان دهی خدای خشمگین دور خواهد شد."

"عشتار بزرگ است، عشتار ملکه است، بانوی من بزرگوار است، بانوی من ملکه اختر توانای سین است. هیچ مثل و مانندی ندارد.<sup>۱</sup>"

دعاها و سرودهای بابلی ریشه سومری داشته است و به کتابهای یهودیان و آداب دینی مسیحیان انتقال یافته است. غالب این سرودها برای طلب آمرزش و شفا بوده است به ویژه در مورد گناهان از آن جمله:

"پروردگارا گناهان من بزرگ است و کارهای بد من فراوان است. من در دریای محنت و بدبختی غوطه‌ورم و دیگر نمی‌توانم سر خود را بلند کنم. من رو بسوی خداوند بخشنده خود می‌کنم و او را می‌خوانم و ندبه می‌کنم ... پروردگارا خدمتگزار خود را مران.<sup>۲</sup>"

ویل دورانت به دنبال این دعا نقل می‌کند:

"تصور خاصی که مردم بابل از "گناه" داشتند چنان بود که این ندبه‌ها و تضرع‌ها صادقانه بود. در نظر آنان "گناه" تنها یک حالت معنوی نفسانی بشمار نمی‌رفت، بلکه همچون بیماری به آن می‌نگریستند که از چیرگی شیطان بر جسم آدمی حاصل می‌شود که ممکن است سبب هلاک او شود. "نماز" عنوان تمویذی را داشت که با آن عفرتی را که از اقیانوس نیروهای سحری مسلط بر ارکان زندگی شرق قدیم خارج شده و به درون جسم فردی در آمده بود از تن او بیرون می‌راندند. مردم بابل چنان تصور می‌کردند که این شیاطین موذی دشمن انسان همه جا در کمین او نشسته‌اند و ممکن است از در گشاده یا از کلون در یا پاشنه در به درون خانه درآیند، چون شخصی گناهی مرتکب شده و با آن از حمایت خدایان نیک بیرون رفته باشد، سبب بیماری یا دیوانگی او شوند. اجنه و کوتوله‌ها و اشخاص ناقص الاعضاء و بالاتر از همه زنان در نظر ایشان دارای آن قدرت بودند که هرگاه کسی را دوست ندارند شیاطین را به جسم او وارد کنند، و حتی این کار را با یک نظر و "چشم‌زخم" می‌توانستند انجام دهند.

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن ویل دورانت چاپ ۱۳۳۷، صفحه ۲۵۵

<sup>۲</sup> تاریخ تمدن ویل دورانت، چاپ ۱۳۳۷ صفحه ۳۶۵

برای جلوگیری از گزند این شیاطین طلسم و تعویذ<sup>۱</sup> چنان باور داشتند که چون کسی تصاویری از خدایان را همراه داشته باشد شیاطین از او می‌ترسند و می‌گریزند. موثرترین طلسم آن بود که سنگ کوچکی را به نخ یا زنجیری ببندند و آن را بگردن بیاویزند به این شرط که سنگی که انتخاب می‌شود از آن سنگها باشد که برای صاحب آن خوشبختی می‌آورد و بند آن بنا به فرضی که بکار رفته سیاه، سفید و یا سرخ رنگ انتخاب شود. بهترین ریسمان آن بود که از پشم بز ماده‌ای تابیده باشند که بز نر به آن دست نیافته باشد. گذشته از این کارها، احتیاط مستلزم آن بود که با کمک اوراد موثر و آداب جادویی نیز به بیرون راندن شیطان از بدن بپردازند، از قبیل پاشیدن آب یکی از نهرهای مقدس چون دجله و فرات بر بدن شخصی که مورد نظر است. کار دیگری که در این قبیل موارد می‌کردند آن بود که مجسمه‌ای از شیطان می‌ساختند و آن را در کرجی کوچکی می‌گذاشتند و به آب می‌انداختند و اگر کرجی چنان ساخته می‌شد که خود بخود بر روی آب برمی‌گشت این عمل در نظر آنان بسیار موثر جلوه‌گر می‌شد. گاهی سعی می‌کردند که با گفتن الفاظ مناسب و خواندن افسون صحیح شیطان را از بدن بیمار یا جن‌زده خارج سازند و به بدن جانوری همچون مرغ، خوک یا بیش از همه گوسفند داخل کنند.

## ۲- انسان مصری و رواندرمانی

### مرگ، زندگی و خدا

تصوری که آدمی از آغاز و چگونگی پیدایش و از سرانجام کار و دنیای پس از مرگ خود دارد بخش عظیمی از سازمان درونی شخصیت او را می‌سازد. تصور از خود تصور از جامعه تصور از دیگران و یا تصور اجتماعی از خود تحت تاثیر باوری انسان از آغاز و انجام آفریدن است. این نکته را در توصیف دنیای درون مردم بابل توضیح دادیم. مردم تمدنهای کهن تصورات مرگ و زندگی را در اراده خود دارند. خدایان جزء لاینفک تخیلات و باورهای آنها از پیدایش تا مرگ است. مجموعه خدا، مرگ و زندگی هسته اصلی سازمان شخصیت، رفتارها، دلهره‌ها، آرامشها، مصیبت‌ها، دردها است. این ویژگی را انسان تا به امروز حفظ کرده است در ساختهای عاطفی رفتارهای بیمارگونه‌ای که رواندرمانی بازشناخته است مجموعه

<sup>۱</sup> دعایی است که نوشته به گردن یا بازو می‌بندند تا دفع چشم زدن و بلا کند.